

ماہنامہ‌ی آموزشی و تحلیلی و اطلاع رسانی  
دوره‌ی سی و نهم • سال ۱۴۰۰

پلاستیك  
عميد

A vibrant, cartoon-style illustration of a parrot. The parrot has a red head and neck, a white patch on its chest, and wings with yellow and blue feathers. It is perched on a brown branch, looking towards the right. The background is a lush green jungle with various plants and a pink flower visible on the right.



بِسْمِ اللَّهِ  
الرَّحْمَنِ  
الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سال نو مبارک! قرن نو مبارک!  
نیمه شعبان ولادت امام زمان(ع) مبارک باد.  
روز جمهوری اسلامی، روز طبیعت، روز ارتش گرامی باد.

## در این شماره می خوانیم:

- |                      |                             |
|----------------------|-----------------------------|
| ۱۰ بخش خوشمهری تاریخ | ۱ دوباره از سر نو           |
| ۱۲ پلاستیک عجیب      | ۲ شعر                       |
| ۱۴ مینای خوشگل       | ۳ تولدتان مبارک             |
| ۱۵ بخشندگی/فکر سمج   | ۴ عیدی امسال نوه‌های مادران |
| ۱۶ آثار بچه‌ها       | ۷ یک تصمیم سخت              |
| ۱۷ یک پیتزای فوری    | ۸ نوروز و عروسک‌هایش        |

وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی  
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی



● خوانندگان رشد دانش‌آموز شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار بفرستید.

● نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۴۷  
تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۴

**نشانی دفتر مجله**

تهران، ایران شهر شمالی، پلاک ۲۶۶

**راینامه**

daneshnamooz@roshdmag.ir

**تلفن دفتر مجله**

۰۲۱-۸۸۸۴۹۰۹۵

**صندوق پستی**

۱۵۸۷۵ / ۶۵۸۹

- ▶ ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
- ▶ برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم و پنجم و ششم ابتدایی
- ▶ دوره‌ی سی و نهم، سال ۱۴۰۰، شماره‌ی ۷
- ▶ شماره‌ی پی‌در پی ۳۲۲
- ▶ **مدیر مسئول:** محمد ابراهیم محمدی
- ▶ **سر دبیر:** مرجان فولادوند
- ▶ **کارشناس داستان:** جعفر توندی‌جانی
- ▶ **کارشناس شعر:** بابک نیک‌طلب
- ▶ **کارشناس طنز:** سعیده موسوی‌زاده
- ▶ **مدیر داخلی:** ندا نورمحمدی
- ▶ **مدیر هنری:** کورش پارسائزاد
- ▶ **طراح گرافیک:** مهدیه صفائی‌نیا
- ▶ **ویراستار:** مرضیه طلوع
- ▶ **تصویرگر جلد:** میثم موسوی
- ▶ **چاپ و توزیع:** شرکت افست







# دوباره از سر تنوا!

شده دلت بخواهد صفحه‌ی خط‌خورده‌ی دفترت را رها کنی و بروی صفحه‌ی بعد و از اوّل شروع کنی قشنگ و خوش‌خط و باحوصله بنویسی؟

شده برای انجام کاری که نصفه‌نیمه ره‌ایش کرده‌ای، برنامه‌ریزی کنی و تصمیم بگیری از اوّل هفته آن را منظم انجام بدهی؟ یا همه‌ی خرت‌وپرت‌های کیف، میز یا کمدت را بریزی بیرون و دوباره از سر نو همه را مرتب بچینی و حس کنی الآن آماده‌ی شروع یک کار تازه‌ای؟

خب تو تنها کسی نیستی که به شروع دوباره نیاز دارد. همه‌ی آدم‌ها در طول تاریخ دلشان می‌خواسته فرصت داشته باشند تا اشتباهاتشان را اصلاح کنند، به کارهای تازه فکر کنند و تصمیم بگیرند که از اوّل شروع کنند. اجداد باهوش ما اسم جشن سال نو را نوروز گذاشتند؛ یعنی روزی که همه‌چیز نو می‌شود و تازه بهترین وقت را هم برای این شروع انتخاب کرده‌اند؛ اوّل بهارا یعنی وقتی انگار زمین هم از نو نفس می‌کشد و زنده می‌شود. درخت‌ها جوانه می‌زنند، پرستوها دوباره برمی‌گردند تا لانه بسازند و رودهای یخ‌زده دوباره حرکت می‌کنند. انگار دنیا به روز اوّل آفرینش برمی‌گردد. می‌بینی؟ آن‌ها یک‌چیز قشنگ برای ما به یادگار گذاشته‌اند؛ قشنگ‌ترین جشن برای شروع سال نو. بهترین وقت برای تازه شدن، تغییر کردن و شروع تازه.

مرجان فولادوند

• تصویرگر: مهدیه صفائی‌نیا





## بوسه بر دست بهار

عصرها وقتی که باران می‌زند  
گل به گیسوی درختان می‌زند

آسمان با یک بغل گنجشک خیس  
سر به صحرا و بیابان می‌زند

بر چمن‌ها می‌دود آهوی باد  
قاصدک چرخ می‌زند در ایوان می‌زند

باغبان با خاک خواب آلود، باز  
حرف از گل‌های گلدان می‌زند

دشت پرگل، با لب پروانه‌هاش  
بوسه بر دست بهاران می‌زند

• سعیده اصلاحی

## نوروز

با این که برف ریز و آرامی  
از آسمان می‌ریخت

سرما و سوزی سخت در کوچه  
همراه آن می‌ریخت

بشقاب گندم در اتاقم گفت:  
رویدم

در خنده‌ی سبزش  
نوروز را دیدم

• منیره هاشمی

• تصویرگر: شیوا ضیائی





## تولدتان مبارک!

• کبرا بابایی • تصویر گر: عاطفه فتوحی

از آشپزخانه بوی شیرینی می آید. دلم ضعف می رود. ماشین بابا را می بینم که توی کوچه می پیچد. کاش زودتر می فهمیدم که قرار فردا عید ما کجاست؟ پای تلویزیون یا توی مسجد جمکران؟

مامان می گوید: «فرقی ندارد. قرار ما با امام زمان (ع) توی دلمان است. آنجا که خیلی دوستش داریم. آنجا که یادش هستیم و به خاطرش، کارهای خوب انجام می دهیم.»

تلویزیون برنامه ی شاد پخش می کند. لامپ ها چشمک می زنند. توی آسمان، آن دور دورها آتش بازی است. نقطه های زرد و سبز و سفید و آبی و قرمز پخش می شوند. توی هوا و گل و ستاره و فواره درست می کنند. زیر لب می گویم «تولدتان مبارک» و فکر می کنم چه قرار تازه ای توی دلم با امام (ع) بگذارم؟ قراری که هم او را خوشحال کند و هم دل خودم را ...

روی کاغذ یک قلب قرمز بزرگ می کشم و می چسبانمش به تقویم، درست روی روز نیمه شعبان. می دانم که این روز یک عید خیلی بزرگ و واقعی داریم. از آن عیدهایی که مامان حتماً شیرینی می پزد و بابا حتماً حتماً هر طور شده، کارها را جور می کند تا با هم مسجد جمکران برویم. نمی دانم امسال راهی مسجد می شویم یا نه؟ شاید مجبور شویم باز هم از توی تلویزیون جمکران را ببینیم. از راه دور و با تماس تصویری عید را به همدیگر تبریک بگوییم و تنهای تنها جشن بگیریم.

مامان می گوید: «صبر نعمت خداست. اینکه ما توی این مدت صبر و تحمل را خوب یاد گرفتیم، خودش عالی است.» از پنجره بیرون را تماشا می کنم. تمام کوچه چراغانی است. چراغ ها روشن و خاموش می شوند و مثل ستاره ها به من چشمک می زنند. من هم چشم هایم را باز و بسته می کنم. باز... بسته... باز... بسته...





# عیدی امد سال نوه‌های مادر جان!

• سودابه فرضی‌پور • تصویرگر: میثم موسوی





مادر جان تنها توی خانه نشسته بود. یک دسته اسکناس توی دستش بود. چند تا از اسکناس‌ها را شمرد و جلوی پایش گذاشت روی زمین. بعد زیر لب گفت: «این برای مرغ و گوشت.» چند تا دیگر شمرد «این هم برای آب و برق»؛ دسته‌های دیگر را هم گذاشت کنار قبلی‌ها «این برای دارو هام؛ این برنج و روغن؛ این هم برای معاینه دکتر...» عادت داشت هر ماه می‌رفت بانک و حقوقش را نقدی می‌گرفت. برایش کار کردن با کارت بانکی سخت بود. هر ماه همین‌طور اسکناس‌ها را دانه‌دانه می‌شمرد و جلویش، روی زمین دسته می‌کرد و خرج و مخارجش را حساب می‌کرد.

اما این بار چهره مادر جان هر لحظه غمگین‌تر و گرفته‌تر می‌شد. حساب و کتاب که تمام شد، پول کمی برایش باقی مانده بود. با خودش گفت: «پس عیدی امسال نوه‌هام چی؟» یک هفته‌ی دیگر عید نوروز بود و نوه‌های مادر جان برای عید دیدنی به خانه او می‌آمدند. هر سال مادر جان چند اسکناس نو و تانخورده می‌گذاشت توی پاکت و بعد از اینکه صورت نوه‌ها را می‌بوسید به آن‌ها عیدی می‌داد. گاهی هم به جای پول، برایشان هدیه‌های قشنگ می‌خرید.

از چند وقت قبل فکر کرده بود امسال حتماً به بازار برود و برای نوه‌هایش کادو بخرد.

مادر جان سه تا نوه داشت؛ نگار اوّلی بود، عاشق هنر و نقاشی. مادر جان تصمیم گرفته بود امسال برای نگار یک جعبه بزرگ مدادرنگی بخرد، چون نگار از مدادرنگی‌های قدیمی‌اش خسته شده بود.

دومین نوه‌ی مادر جان حامد بود؛ یک پسر زرنگ و اهل ورزش. حامد عاشق دوچرخه‌سواری بود و روی دوچرخه‌اش

عکس قهرمان دوچرخه‌سواری دنیا را چسبانده بود. مادر جان دوست داشت امسال برای حامد یک کلاه دوچرخه‌سواری بخرد. از همان‌ها که قهرمان‌های دوچرخه‌سواری روی سرشان می‌گذارند.

نوه‌ی آخر نازی بود. دختر کوچولویی که عاشق آشپزی بود. هر روز کتاب آشپزی مادرش را ورق می‌زد و توی ظرف‌های پلاستیکی‌اش با میوه و بیسکویت خرد شده و نخودچی کشمش غذاهای عجیب و غریب درست می‌کرد. مادر جان هر وقت به خانه‌ی آن‌ها می‌رفت، مهمان غذاهای بامزه‌ی نازی می‌شد.

اما حالا، مادر جان غمگین و ناراحت توی خانه نشسته بود و به این فکر می‌کرد که بدون پول باید چه کار کند؟

همان‌طور که آه می‌کشید، از جا بلند شد تا به سبزه‌ها آب بدهد. برای هر نوه یک ظرف کوچک سبزه، سبز کرده بود و دورش را با روبان‌های رنگی تزئین کرده بود. مثل آن قدیم‌ها تخم‌مرغ رنگی هم درست کرده بود. مادر جان با ناراحتی فکر کرد: «فقط سبزه و تخم‌مرغ رنگی؟ اینکه خیلی کم است!»

همان‌طور که روی سبزه‌ها آب می‌پاشید و روبان‌هایشان را مرتب می‌کرد توی ذهنش رفت به قدیم‌ها. یاد آن روزهایی افتاد که پدرش با دو تا دکمه و تکه‌ای کش برای آن‌ها اسباب‌بازی درست می‌کرد و چقدر مادر جان و خواهر و برادرهایش این اسباب‌بازی‌های کوچک و ساده را دوست داشتند؛ اما بچه‌های الان که با این جور اسباب‌بازی‌ها ذوق نمی‌کنند. آن‌ها مدام گوشی توی دستشان است و با آن سرگرم هستند.

یک دفعه فکری به ذهن مادر جان رسید. چشم‌هایش از خوشحالی برق زد و روی لبش لبخند آمد.

رفت سراغ گوشی‌اش، سرفه کوچکی کرد، کمرش را صاف کرد و رفت توی صفحه‌ی نگار، نوه اولش. بعد دستش را روی دکمه‌ی ضبط

صدا نکه داشت و شروع کرد به قصه گفتن «یکی بود یکی نبود. زیر گنبد کبود دختری بود که اسمش نگار بود...» بعد تعریف کرد که نگار توی قصه دختر هنرمندی بود که از هر انگشتش هنر می‌ریخت. او نقاشی و خطاطی و مجسمه‌سازی بلد بود. قالی می‌بافت و لباس می‌دوخت و گل پارچه‌ای می‌ساخت. نگار با همان مدارنگی‌های کوچک و قدیمی‌اش نقاشی‌های جادویی می‌کشید. توی تابلوی نقاشی نگار درخت‌ها میوه می‌دادند، پرنده‌ها آواز می‌خواندند و ماهی‌ها توی رودخانه شنا می‌کردند. از همه جای دنیا برای دیدن نقاشی‌های او می‌آمدند و نگار معروف‌ترین نقاش دنیا شده بود.

بعد به صفحه حامد رفت و برایش قصه پسری را تعریف کرد که اسمش حامد بود و عاشق دوچرخه‌سواری بود. حامد دوست داشت بتواند مثل قهرمان دوچرخه‌سواری دنیا یک مسیر طولانی را در کمتر از دو دقیقه رکاب بزند. حامد هر روز تمرین می‌کرد، صبح زود بیدار می‌شد و قبل از مدرسه یک ساعت دوچرخه‌سواری می‌کرد. او آنقدر تمرین کرد و رکاب زد تا بالاخره توانست رکورد قهرمان

نازی پخته بود.

قصه‌ها که تمام شد، مادر جان نفس بلندی کشید. از تصور اینکه نوه‌هایش قصه‌ها را بشنوند و خوشحال شوند لبخند زد. فردا وقتی نوه‌ها به دیدن مادر جان رفتند، مادر جان سبزه و تخم‌مرغ رنگی‌هایشان را به آن‌ها داد. نوه‌ها مادر جان را بوسیدند. نگار به مادر جان گفت، روزی که نقاش بزرگی بشود، به همه خواهد گفت قصه‌ی مادر جان باعث تشویق او شده است. حامد گفت، وقتی قصه‌ی مادر جان را شنیده تصمیم گرفته بیش‌تر و بیش‌تر تمرین کند تا به جایی که مادر بزرگ در قصه‌اش گفته بود، یعنی قهرمانی دنیا برسد. نازی هم که توی یک قابلمه‌ی کوچک پلاستیکی برای مادر جان غذای عجیب و غریب دیگری آورده بود، گفت وقتی سر آشپز یک رستوران بزرگ شود، هر روز مادر جان را به رستوران‌اش دعوت می‌کند.

چشم‌های مادر جان از شوق می‌درخشید، از خوشحالی نوه‌هایش شاد شده بود. آن‌ها قهرمان‌های کوچک قصه‌های مادر جان بودند.

بعد به صفحه حامد رفت و برایش قصه پسری را تعریف کرد که اسمش حامد بود و عاشق دوچرخه‌سواری بود. حامد دوست داشت بتواند مثل قهرمان دوچرخه‌سواری دنیا یک مسیر طولانی را در کمتر از دو دقیقه رکاب بزند. حامد هر روز تمرین می‌کرد، صبح زود بیدار می‌شد و قبل از مدرسه یک ساعت دوچرخه‌سواری می‌کرد. او آنقدر تمرین کرد و رکاب زد تا بالاخره توانست رکورد قهرمان







# یک تصمیم سخت!

۱۲ فروردین روز جمهوری اسلامی گرامی باد  
• کبرا بابایی • تصویرگر: عاطفه فتوحی



بدهد که درست است. حتی اگر به نفع خودش نباشد. سروش باادب است. با همه‌ی بچه‌ها یک اندازه دوست است. حواسش به همه هست. خیلی هم صبر دارد و عصبانی نمی‌شود. دقیق و زرنگ است. حتی درسش از همه ما بهتر است. بابابزرگ می‌گفت: «سال ۵۸ هم بیش از ۹۸ درصد مردم به جمهوری اسلامی رای دادند. چون می‌دانستند این انتخاب درست‌تر است.»

حالا چه؟ توی کلاس کوچک ما بچه‌ها چه کسی را انتخاب کرده‌اند؟

سخت است! اما اسم سروش را روی کاغذ می‌نویسم. کاغذ را توی صندوق می‌اندازم. به اسم‌های توی صندوق فکر می‌کنم. به سروش... به آبتین... انتخاب درست یعنی همین...

آقا معلم می‌گوید: «خوب فکر کنید تا بهترین نماینده را انتخاب کنید.»

آبتین و سروش رسیده‌اند به مرحله‌ی آخر. از بین همه‌ی بچه‌های کلاس، این دو نفر بیش‌ترین رأی را آورده‌اند. حالا ما باید بین آن‌ها یک نفر را انتخاب کنیم.

آبتین دوست صمیمی من است. اگر نماینده باشد، حتماً برای من خیلی خوب می‌شود. اگر دیر سر کلاس بیایم، چیزی نمی‌گوید. حتی اگر آقا معلم به او بگوید تکلیف‌ها را نگاه کند، با دفتر من کاری ندارد. تازه بچه‌ها هم وقتی ببینند من دوست صمیمی نماینده‌ی کلاس هستم، بیش‌تر به حرفم گوش می‌دهند و تحویل می‌گیرند.

بچه‌ها دارند یکی یکی رأی‌هایشان را توی صندوق می‌اندازند. یاد بابابزرگ می‌افتم که می‌گفت: «آدم باید کاری را انجام





# نوروز و عروسک‌هایش!

بیایید با چند عروسک نوروزی آشنا شویم.  
بهاره جلالوند  
تصویر گر: مهدیه صفائی‌نیا

بهار که از راه می‌رسد، ننه سرما کوله‌بارش را جمع می‌کند و می‌رود و عمو نوروز خبر آمدن بهار را می‌دهد؛ اما عمو نوروز، دوستان دیگری هم دارد که از زمان‌های خیلی دور، آمدن بهار را خبر می‌دادند که شاید شما آن‌ها را نشناسید. پوپک عظیم‌پور که پژوهشگر عروسک‌های آیینی، سنتی و بومی مردم ایران است و به فرهنگ کشورمان خیلی علاقه دارد، شما را با چند عروسک نوروزی آشنا می‌کند. او دوست عروسک‌های ایران است و سال‌های زیادی از عمرش را صرف نوشتن کتاب فرهنگ عروسک‌ها و نمایش‌های عروسکی آیینی و سنتی ایران کرده است.

## تَکَم گردانی

تا به حال چیزی درباره‌ی تَکَم یا تَکه گردانی شنیده‌اید؟ تَکه گردانی خیلی قدیمی است. تَکه گردانی، با نام دیگر آینه تَکَم نیز شناخته می‌شود. در مراسم آینه تَکَم، عروسک گردان برای تماشای عروسکش را حرکت می‌دهد و شعرهایی درباره‌ی آمدن نوروز می‌خواند. تَکَم در واقع یک بز چوبی است که در دو طرف بدن او آینه‌های کوچکی چسبانده می‌شود. قدیمی‌ها باور داشتند نمایش تَکَم، نشانه‌ای از نور و روشنایی و بالا آمدن خورشید در آسمان و رسیدن بهار است. تا حدود ۱۰ - ۲۰ سال پیش، برگزارکنندگان این آیین که به آن‌ها تَکَم‌چی می‌گفتند، در غرب گیلان و محدوده شهرستان‌های آستارا و هشتر، به عنوان پیام‌آور نوروز این مراسم را اجرا می‌کردند. در واقع آن‌ها از اردبیل به این مناطق می‌رفتند و گاهی هم در بندرانزلی و رشت، برنامه اجرا می‌کردند. تَکَم گردانی یا تَکه گردانی به این دلیل برای بچه‌ها جذاب است که یک نمایش شاد و پر از رنگ و آواز و دست زدن و خنده است و از همه مهم‌تر اینکه به نوروز ربط دارد و کسی را نمی‌توان پیدا کرد که از حال و هوای نوروز خودش نباید.





## عروسک گندمی

سرما و یخبندان در قدیم زیاد بود و مردم هم مثل حالا به انواع و اقسام وسایل سرگرم کننده دسترسی نداشتند. برای همین، آمدن بهار برایشان اتفاق بسیار مهمی بود. آن‌ها با وسایل ساده سفره‌های هفت‌سین خود را زیباتر می‌کردند. یکی از عروسک‌هایی که در قدیم و با آمدن نوروز می‌ساختند، عروسک گندمی بود. عروسک گندمی به اندازه‌ی تکم قدیمی نیست؛ ولی از عروسک‌های آیینی ما به حساب می‌آید. عروسک گندمی نماد خیر و برکت است. این عروسک را، هم برای سرگرمی بچه‌ها درست می‌کردند و هم در سفره‌های نوروز می‌گذاشتند تا تمام روزهای سال جدید برایشان پر برکت باشد. بعضی‌ها هم این عروسک را به دیوار آویزان می‌کردند تا خیر و برکت به خانه‌یشان بیاید. مردم این عروسک‌ها را با خوشه‌های گندمی که حاصل برداشت محصول خودشان بود، می‌ساختند. گاهی هم برای عروسک گندمی لباس‌های پارچه‌ای درست می‌کردند. مردم بعضی شهرها برای این عروسک‌ها اسم‌های زیبایی هم انتخاب می‌کردند؛ مثلاً در روستای عنبرته از توابع شهرستان شازند استان مرکزی، به عروسک‌های گندمی «ننه مرضیه» می‌گویند و هنوز هم بعضی‌ها آن را می‌سازند. این عروسک در جاهای مختلف به نسبت سلیقه و آداب و رسوم منطقه ممکن است شکل‌های مختلفی داشته باشد.



• گندمی

## شترک

چقدر لذت‌بخش است که آدم یک عروسک دست‌ساز هدیه بگیرد که داخلش خوراکی هم باشد! در قدیم برای بچه‌ها عروسک‌هایی توخالی، از پوست درخت خرما که حالت حصیری دارد، به شکل شتر می‌بافتند و در داخل آن‌ها، برای بچه‌ها خرما یا نقل یا آجیل می‌گذاشتند. شترک به رنگ سبز بود، ولی گاهی به رنگ قرمز یا رنگ‌های دیگر نیز، دیده می‌شد. رنگ‌هایی که برای تزئین استفاده می‌شدند همگی طبیعی بودند. این شترها در مناسبت‌های مختلف مثل عید نوروز، توسط مادر بزرگ‌ها به بچه‌ها هدیه داده می‌شد. در گذشته، شترها نقش مهمی در حمل و نقل و سفرها داشتند و این عروسک نمادی از همان شترهاست که بیش‌تر در منطقه کویری یزد دیده می‌شدند.



• شترک

## پیشینه‌ی ماهی

عروسک سنتی شهر یا روستای خودتان را می‌شناسید؟ درباره‌ی آن از بزرگ‌ترها پرسید و حتماً درباره‌ی آن برای ما هم بنویسید.

شاید برایتان جالب باشد که بدانید؛ شترک، شبیه شتری است که بار عیدی با خود حمل می‌کند!





# بخش خوشمزه‌ی تاریخ!



• زهرا ناظم پور • تصویر گر: سام سلماسی

تعجب کردید؟ خب حق دارید! مطمئنم انتظار نداشتید وسط صفحه‌های ایران شناسی عکس غذا ببینید! همیشه وقتی درباره‌ی شناختن یک کشور یا شهر سؤال می‌کنیم، اولین جوابی که می‌شنویم کلی اطلاعات جورواجور درباره‌ی تاریخ و ساختمان‌های مهم و هنر و نویسندگان و شاعرهای مهم آنجاست؛ اما این بار می‌خواهیم درباره‌ی غذا حرف بزنیم! غذای هر کشور یا شهر یک بخش مهم از فرهنگ آنجاست. یک بخش خوشمزه از تاریخ تمدن!



شاید مهم‌ترین نکته در فرهنگ غذایی ایران رنگارنگ بودن آن است. تنوع غذایی که در ایران می‌بینیم در کمتر کشوری از دنیا وجود دارد. چرا؟ ما انواع غذاهای دریایی، غذاهای تند، غذاهای گیاهی ملایم، غذاهایی که تنها در کوهستان‌های سردسیر وجود دارد و غذاهایی که مردم گرمسیر می‌خورند را داریم. غذاهایی مناسب کویر، جنگل، ساحل، کوهستان، بیابان و دشت‌ها و علفزارها. این غذاها خیلی خیلی باهم فرق می‌کنند. جوری که انگار به چندین کشور مختلف رفته‌ای و غذاهایشان را امتحان کرده‌ای! مثلاً می‌توانی مزه‌ی غذاهای دریایی را در شهرهای ساحلی جنوبی بچشی که البته با غذاهای دریایی شهرهای شمالی که ترکیبی از غذاهای دریایی و جنگلی هستند، خیلی فرق می‌کند! می‌توانی در سیستان و بلوچستان کلی غذاهای پر ادویه بخوری، جوری که انگار رفته‌ای هند و در آذربایجان و کردستان کلی غذاهای ملایم و فوق‌العاده که مخصوص جاهای سردسیر است. هر شهر و هر استانی برای خودش غذاها و شیرینی‌های مخصوص دارد. می‌دانی چرا؟ چون ایران یک کشور چهارفصل است. یعنی چه؟



## کشوری که چهار فصل را هم زمان دارد!

تو در کشوری زندگی می کنی که می توانی از گرم ترین کویرها به سردترین و برفی ترین جاها بروی. از شهرهای جنوبی و کویرهای مرکزی که در هوای داغ مرداد سنگ ها هم از گرما ترک می خورند، به ییلاق های شمالی یا کوهستان های کردستان و آذربایجان بروی که بدون لباس پشمی از سرما یخ می زنی! و جالب این که هم زمان می توانی جاهایی پیدا کنی که بیش تر سال هوای معتدل دارد! همین تنوع آب و هوایی باعث شده ما محصولات بسیار متنوع کشاورزی و در نتیجه غذاهای مختلف و مخصوص داشته باشیم. غذاهایی که نتیجه ی هزاران سال تجربه و تمدن پدران و مادران ماست.



یکی از کارهای مهم ما برای مراقبت از فرهنگ و تمدن ایران، شناخت غذاهای محلی است. چند جور غذای محلی می شناسید؟ چند جور شیرینی و ترشی و مربا که مخصوص شهر و استان شماست؟ غذاهای محلی جاهای دیگر ایران را چقدر می شناسید؟



### پیشینه

یک روز در شرایط مناسب (وقتی خطر ویروس کرونا کاملاً برطرف شد) با بچه های کلاس و کمک معلم و حتی مادرها یک جشنواره ی عالی در مدرسه راه پندازید. یک جشنواره ی غذاهای محلی! حتی می توانید غذاها را به دیگران بفروشید و با پولش کتاب های خوبی برای کتابخانه ی مدرسه یا لوازم ورزشی بخرید.





# پلاستیک عجیب!

• محمد علیزاده (آقای آزمایش) • عکاس: محمدرضا شیخزاده نوش آبادی

با یک نگاه سریع به اطرافتان می‌توانید ببینید که چطور مواد پلاستیکی در همه جای زندگی ما وجود دارد! از یک لیوان آب خوری گرفته تا گوشی‌های هوشمند، تلویزیون، هواپیما و حتی جلیقه‌های ضد گلوله، همه از پلاستیک استفاده می‌شود. این ماده‌ی شگفت‌انگیز خواص جالبی دارد که در آزمایش امروز می‌خواهیم یکی از آن‌ها را با هم کشف کنیم!

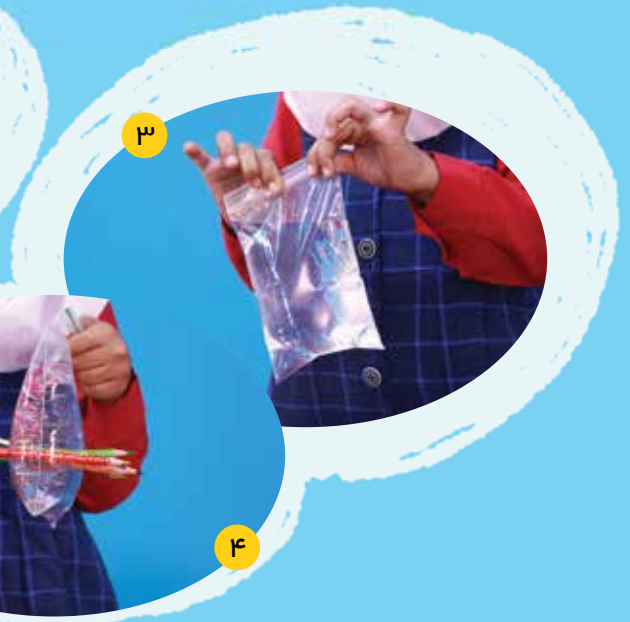
## چی لازم داریم؟

- پلاستیک زیپ‌دار
- تعدادی مداد
- تراش
- مقداری آب



## وقت شعبده‌بازی است:

- ۱ با استفاده از تراش، نوک مدادها را به خوبی تیز کنید.
- ۲ پلاستیک زیپ‌دار را از آب پر کنید و درب آن را به خوبی ببندید.



۳ پلاستیک زیپ‌دار را از قسمت بالایی محکم در دست بگیرید و با دست دیگر یکی از مدادها را به آرامی داخل پلاستیک زیپ‌دار فرو کنید به شکلی که از طرف دیگر پلاستیک زیپ‌دار خارج شود! همانطور که می‌بینید با اینکه پلاستیک زیپ‌دار سوراخ شده است، آب از آن خارج نمی‌شود!

۴ یک مداد تیز شده دیگر بردارید ولی این بار مداد را با یک ضربه سریع و محکم وارد پلاستیک زیپ‌دار کنید، به شکلی که مثل حالت قبل باز هم سر مداد از طرف دیگر پلاستیک زیپ‌دار خارج شود.



در این فیلم کوتاه شیوهی اجرای آزمایش پلاستیک عجیب را با هم می بینیم  
برای مشاهدهی این فیلم می توانید از نشانی اینترنتی کوتاه شدهی آن استفاده کنید) یا کد  
(QR-Code) کنار فیلم را با گوشی های هوشمند بخوانید برای این کار می توانید از یک نرم افزار  
رایگان مانند QR Code Reader یا QR Code Scanner استفاده کنید.  
<http://www.roshdmag.ir/u/1Z.J>

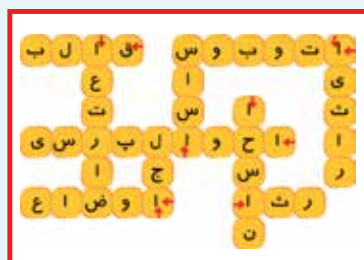


## سندوق سؤالات:

به نظر شما چرا در این آزمایش، آب نمی تواند از پلاستیک  
زیپ دار سوراخ شده خارج شود؟  
این آزمایش را با انواع دیگر پلاستیک (مثلاً پلاستیک  
فریزر، پلاستیک مخصوص زباله و ...) تکرار کنید و تحقیق  
کنید که آیا جنس پلاستیک زیپ دار در نتیجهی این  
آزمایش تأثیری دارد؟ سرعت وارد کردن مدادها چگونه؟

## پاسخ سرگرمی

جدول غلطیاب!



سرگرمی در صفحه ۱۷



# میتای خوشگل



• اعظم سبحانیان • تصویر گر: مهدی صادقی

خواب نمی‌دیدم، صدا از پنجره‌ی اتاقم بود: تق تق. مامان و بابا سر کار بودند. پرده را کنار زدم. پایین پنجره پرنده‌ی سیاهی، قد یک کبوتر با منقاری زرد ایستاده بود. هول شده بودم، اما خیلی آهسته پنجره را باز کردم و نشستم. جالب بود که اصلاً نترسید. اول کمی بادقت نگاهم کرد و بعد چند قدم به طرفم آمد. دستم را که به طرفش دراز کردم، پرید روی دستم. از خوشحالی قلبم ایستاده بود. پنجره را که بستم، رفته بود روی شانه‌ام. اولین کارم گرفتن شماره‌ی دایی رضا بود که دو تا قناری داشت.

– دایی، دایی یه پرنده اومده توی خونه‌مون. نشسته روی دستم. خوراکی چی بهش بدم؟

دایی که معلوم بود از خواب پریده گفت: «سلامت رو خوردی؟ یواش‌تر حرف بزن دختر. چرا آوردیش داخل، خفاش نباشه یه وقت؟ آلوده نباشه؟ صاحبش کرونا نداشته باشه...»

– سلام دایی! مگه خفاش اهلی می‌شه؟ اصلاً هم شکل خفاش نیست. کرونا هم نداره.

– ببخشید شما متخصص تشخیص کرونا‌یی؟ برو دستت رو بشور. الکل هم یادت نره.

– چشم

گوشی را گذاشتم. یک ظرف آب آوردم و مقداری نان. به ظرف آب نزدیک شد و پرید توی ظرف. یک دفعه خودش را باد کرد و گفت: «مینا خوشگله، مینا خوشگله!»

از تعجب چشم‌هایم گرد شده بود. گفتم: «تو، تو اسم منو از کجا می‌دونی؟! وای خدای من تو حرف زدی!»

دوباره گفت: «مینا خوشگله.»

تا ظهر شماره‌ی همه‌ی دوستانم را گرفتم. دنبال پرنده می‌کردم، اصرار اصرار که بگویند مینا خوشگله تا آن‌ها صدایش را بشنوند. ساعت دو که مامان عصبانی آمد، من تازه فهمیدم ساعت دو شده.

– دختر از صبح تا حالا تلفن اشغاله با کی حرف می‌زنی؟

– با این.

سر مامان که چرخید به طرف میز تلویزیون؛ پرنده بال‌هایش را باز کرد طرف مامان. مامان هم دستیابچه شد و پرید توی اتاق.

– وای بچه این پرنده‌ها شکم‌شون زود به زود کار می‌کنه. لابد از صبح تا حالا همه جا رو کثیف کرده.



نگاه کردم به میز که چندجایش سفید شده بود.

مامان گفت: «طفلی پیرمرد ساختمان بغلی داشت دنبالش می‌گشت، ببر تحویلش بده.»

لب‌هایم آویزان شد.

– از کجا معلوم پرنده‌ی پیرمرد باشه؟

– خیلی ناراحت بود. صبح تا حالا تلفن رو برای همین اشغال کردی؟ پول تلفن این ماه از پول تو جیبیت کم می‌شه، گفته باشم.

– ای بابا هر چی می‌شه به پول تو جیبی من گیر می‌دین ها! حالا نمی‌شه نبرمش؟ چند تا از دوستانم قراره عصری بیان پرنده رو ببینن.

مامان گفت: «ای وای کجا بیان با این کرونا!»

– مامان حرف می‌زنه به من می‌گه مینا خوشگله! باورت می‌شه؟ می‌خوام دوستانم با چشم خودشون ببینن به من می‌گه خوشگل.

مامان گفت: «آخه عزیزم مگه این می‌فهمه خوشگلی یعنی چی؟»

– خبر نداری که چقدر پرنده‌ها باهوشن، تو شبکه‌ی مستند ...

مامان دادش رفت به هوا!

– بروووووو تحویلش بده، همین الان!

– خب دوستانم پس چی؟

– تلفن بزن و براشون توضیح بده.

نخودی خندیدم و گفتم: «به هر ده نفرشون؟»

– بله به ده نفرشون و مطمئن باش پول تو جیبیت می‌پره.

با ناراحتی رفتم نزدیک پرنده و آرام با دو دستم گرفتمش.

مامان از اتاق بیرون آمد و در را باز کرد و گفت: «دختر بدون ماسک نرو!»

بعد هم یک ماسک زد روی صورتم.

با لب و لوجه‌ی آویزان از پله‌ها رفتم پایین. پایین مجتمع پیرمردی حاج و واج این طرف و آن طرف را نگاه می‌کرد. تا پرنده را در دست‌های من دید با خوشحالی عصازنان به طرفم آمد. پرنده کمی توی دستم وول خورد، پر زد و نشست روی شانه‌ی پیرمرد.

– خدا خیرت بده بابا نزدیک بود دق کنم، حواسم نبود پنجره بازه یهویی پر زد.

پرنده را گرفت توی دستش و سرش را بوسید.

بعد با دست پنجره‌ی خانه‌اش را نشانم داد و گفت: «کسی که به من سر نمی‌زنه بابا، این تنها مونس منه.»

دو قدم که رفت پرسیدم: «اسم پرنده‌تون چیه؟»

پیرمرد گفت: «مینا.»

پرنده گفت: «مینا خوشگله، مینا خوشگله.»

پیرمرد گفت: «آره بابا معلومه که تو خوشگلی.»

تا چند دقیقه خشکم زده بود که صدای مامان از پنجره به گوش رسید:

«مینا خوشگله زود باش بیا بالا!»



# بخشش‌کی

- عید زاکانی
- انتخاب و بازنویسی: مریم اسلامی

نیازمندی به در خانه‌ی ثروتمندی رفت و تقاضای کمک کرد.  
ثروتمند شروع کرد به فریاد کشیدن و نفرین کردن.  
مرد نیازمند گفت: «کمکی نمی‌کنی، دیگر چرا نفرین می‌کنی؟ مگر آمده‌ام دزدی؟!»  
مرد ثروتمند گفت: «نه برادر جان. گفتم حالا که به در خانه‌ام آمده‌ای ناامید برنگردی.  
چند تا نفرین کنم که دست خالی نروی.»



# فکر سمج

- سعیده موسوی‌زاده

از عصر  
دور سرم چرخید و وزوز کرد  
فکر سمج  
مغز مرا خورد  
شب شد ولی خوابم نمی‌برد  
آن را گرفتم توی مشتم  
زیر متکایم چپاندم  
فکر کلک  
در رفت اما زود برگشت  
دور سرم گشت  
با یک مگس کش آخرش آن را پراندم  
فکر مزاحم را سر جایش نشاندم



## دوستان نازنین سلام

تعداد زیادی از بچه‌ها یک بیت شعر پیشنهادی ما را کامل کردند. ببینید که با شروع یکسان چه شعرهای متفاوتی سروده شده:

توی محله‌ی ما  
یک مسجد قدیمی است...

کنار حوض آبی  
گلدان‌های طلایی است  
توی حوض پر آبش  
همیشه چند تا ماهی است  
ماهی‌های توی حوض  
خیلی قشنگ و زیبا  
وقت اذان که می‌شه  
می‌گویند شکر خدا  
بعد از نماز می‌خوانیم  
همیشه ذکر و دعا  
تا زودتر بیاید  
امام غایب ما

نازنین زهرا عجم کلاس پنجم  
از دبستان معلم‌باشی گناباد

که اسم خادم اون  
آقای رحیمی است  
یک حیاط کوچک و  
هزار تا شاپرک  
گل دسته‌های آبی  
با گنبد طلایی  
پر از صفا و شادی  
سراسرش خرّمی  
مسجد کوچه ماست  
محل ذکر و دعاست

زینب عابدی کلاس پنجم از نیشابور

توی باغچه‌ی مسجد  
پر از گل طبیعی است  
وقت اذان که می‌شه  
مسجد خیلی باصفاست  
مردم می‌رن به مسجد  
چون که خانه‌ی خداست  
زهرا صادقی دوازده ساله از کاشان

وقت اذان که می‌شه  
مثل دوستی صمیمی است  
چادر به سر می‌کنم  
می‌رم به سوی مسجد  
که باز بکنم دعا  
برای مامان و بابا  
مسجد محله‌ی ما  
خیلی خوب و باصفاست  
باغچه‌ی کوچک اون  
خیلی قشنگ و زیباست  
مهندس فرخنده اخلاقی کلاس پنجم  
از دبستان مصلی نژاد مشهد

## از این دوستان گل متشکریم که داستان‌های زیبایشان را برای مجله خودشان ارسال کرده‌اند:

سایان مسعودی فر کلاس پنجم از اصفهان، ریحانه ترکمان پری کلاس چهارم از شهرری، فاطمه گنج‌خانی کلاس ششم از روستای خنداب، پریا ابراهیمی کلاس پنجم از ندریان، آریسن خلیل‌پور کلاس ششم از سلماس، یکتا ساسانی کلاس پنجم از کرج، حانیه شاد کلاس ششم از مشهد، هلنا و هلیا پورمحمد کلاس پنجم از تهران، نادیا روحی صفت دوازده ساله از تهران، سما ابونجفی دوازده ساله از خنج، رضا علیزاده ده ساله از تهران، سارا اسمعیلی کلاس چهارم از ساوه، گلشن کریمی دوازده ساله از کرمانشاه، دیانا مالکی کلاس پنجم از اراک، هستی نوبخت کلاس چهارم از شهرری، هما فروت کلاس چهارم از تبریز، کوثر شهرباف کلاس ششم از تهران، صبا قاسم کلاس پنجم از تهران، مهسا رضایی کلاس پنجم از تهران، عرشیا عابدی‌پور کلاس پنجم از تهران، بنیامین منتظرالقامت کلاس پنجم از تهران، پریسا الهی کلاس چهارم از آمل، رها نوروزنیا کلاس پنجم از کرج، آتنا طالب‌زاده کلاس ششم از کرج، هلیا فلاحی‌راد کلاس ششم از اصفهان، مسلم چارچاله کلاس چهارم از بستک، ریحانه خانی‌پور کلاس پنجم از تهران، محمدجواد بیگدلی ده ساله از قزوین، فاطمه حنیفه کلاس پنجم از همدان، ریحانه غفاریان‌پور کلاس پنجم از قم، فاطمه سادات موسوی کلاس چهارم از سمنان، محدثه درویشی کلاس پنجم از اصفهان، فاطمه مردان دوازده ساله از تهران، کوثر عسکری کلاس ششم از نیشابور، فاطمه حسینی از کرمان، مریم سلیمی‌مقدم کلاس پنجم از اصفهان، زهرا واسعی کلاس پنجم از دماوند، ملیکا برزگر کلاس ششم از فارس، آروشا شریفی کلاس چهارم از تهران، مهسا سادات بنی‌طبا کلاس پنجم از اصفهان، سپیناز اصفهانی کلاس پنجم از قزوین.

نشانی ما:

تهران

مندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۶۷

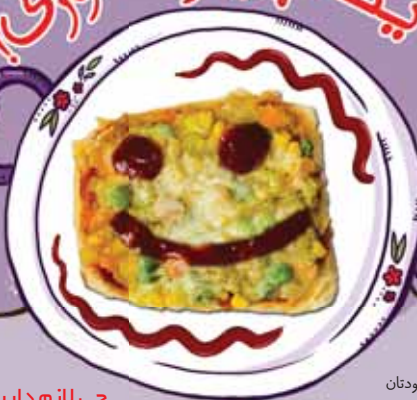
مرکز بررسی آثار مجله‌های رشد

رایانامه: [barresiasar@roshdmag.ir](mailto:barresiasar@roshdmag.ir)





# یک پیتزای قوی!



- فرانک شریفی
- عکاس: منا شریفی

## چی لازم داریم؟

- نان ساندویچی (نان تست)
- پنیر پیتزا
- سس گوجه‌فرنگی
- سبزیجات (هر چیزی که در خانه دارید)

اگر هوس پیتزا کرده‌اید، دست از نقر زدن بردارید و خودتان دست به کار شوید!

پیتزا از آن غذاهایی است که تقریباً هر کسی می‌تواند به سلیقه‌ی خودش آن را درست کند. شاید به همین دلیل این غذا همه‌جا محبوب است. فقط یک جزء پیتزا ثابت است: پنیر! بقیه قابل‌تغییر است (حتی شما می‌توانید به‌جای خمیر پیتزا از نان یا سیب‌زمینی رنده شده هم استفاده کنید!)

۳



بپوشانید. آن را در فر بگذارید یا در ماهیتابه‌ای در بسته روی شعله‌ی کم قرار دهید تا پنیر آب شود. پیتزای شما آماده است. نوش جان!

۲



مواد میانی (اینجا ما از ذرت، فلفل دلمه‌ای زرد، نخودفرنگی و هویج استفاده کردیم. جای قارچ خالی!) را روی نان بریزید و با پنیر پیتزا

۱



نان را باز کنید و آن را با وردنه یا لیوان صاف کنید.  
سس را روی آن بمالید.

## جدول غلط‌یاب!

• محمد مهدی رنجبر • با سپاس از معلم با تجربه: علی والی

### درس جدید معلم

معلم لغت‌های جدید درس را روی تخته نوشت و گفت می‌توانید یک پاراگراف بنویسید که همه‌ی این لغت‌ها در آن باشد؟  
دوستم هسان نوشت: بر اساس اصول مردم‌شناسی اگر کسی مثلاً نراندی آبجوس رفتار بدی کرد باید با احترام و در غالب کلمات خوب به او اعتراض کرد اما پر خاش کردن اوظاع را بدتر می‌کند و اصرر بدی دارد. اگر خوش رفتار باشم، مثلاً اول احوال‌پرسی کنیم همه چیز به خوبی پیش خواهد رفت. معلم گفت: خیلی خوب نوشتی اما کلمات اصرار و عجل را جانداختی!

در متنی که می‌بینید ۱۰ غلط املایی وجود دارد. اول سعی کنید تمام غلط‌ها را پیدا کنید و زیر آن‌ها خط بکشید. سپس کلمه‌ها را به «شکل درست» یادداشت کنید. در آخر هم سعی کنید ۱۰ کلمه‌ی درست را به صورت حرف به حرف در این جدول جا بدهید.

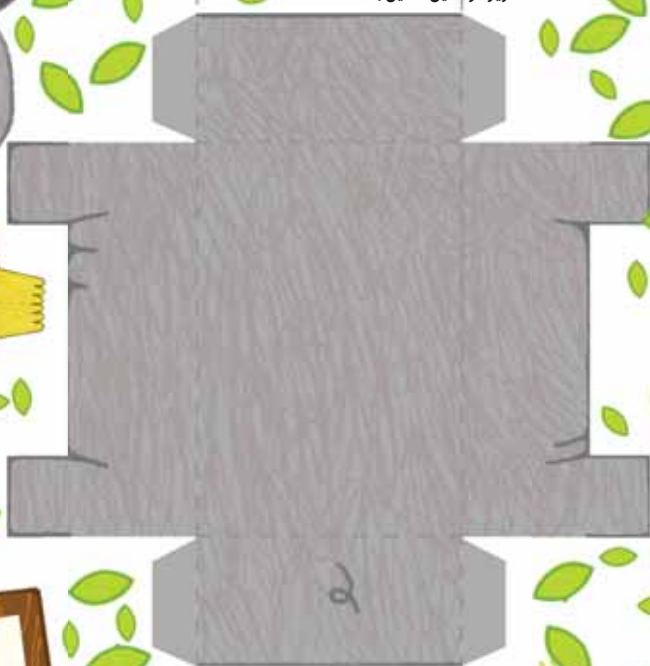
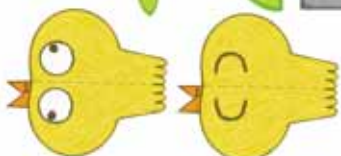
### یادتان باشد که:

- هریک از فلش‌های قرمز به شما می‌گوید که ابتدای کلمه کجاست و جهت نوشتن آن کدام است.
- ممکن است بعضی کلمه‌ها در این جدول، در جهت «چپ به راست» یا «پایین به بالا» قرار بگیرند.
- برای راهنمایی، بعضی از حرف‌های صحیح از قبل در جدول نوشته شده است.
- اگر برای حل این جدول، مشکلی داشتید از پدر، مادر یا معلم‌تان کمک بگیرید.



# بیابیر جنگل بسازیم!

• تصویر گر: نگین حسین زاده



اگر دلتان می خواهد یک جنگل قشنگ برای خودتان داشته باشید صفحه ی آخر مجلات رشد دانش آموز امسال را از دست ندهید. در هر شماره چند حیوان زیبا و درخت و برگ و ... را خواهیم داشت. از روی خط های مشخص شده شکل ها را قیچی کنید و روی یک مقوا بچسبانید و از روی نقطه چین ها شکل را تا بزنید یک ماکت زیبایی کلاغی از حیوان خواهید داشت. منتظر شماره ی بعد باشید با جانور ها و درخت ها، بوته ها و حتی کوه و رود به خانه های شما بیاییم تا با هم در آخر سال یک ماکت زیبا از یک جنگل داشته باشیم!